

فاجعه 26 سرطان سال 1352

چهل و دو سال قبل کودتای نظامی برهبری سردار داود انجام شد. عاملین اصلی این کودتا افسران وابسته به شاخه های «خلق» و پرچم از حزب رویزیونیست «دموکراتیک خلق» بودند و عده ای دیگری از افسران ناراضی در ارتش نیز از آنها حمایت کردند. چنانکه از ماهیت طبقاتی و شیوه حرکت‌های کودتائی پیداست؛ داود منحیث عضوی از دربار سلطنت در رأس طبقات حاکمه ارتجاعی فنودال و بورژوازی کمپرادور بوروکرات با اقدامی غافلگیرانه (در غیاب ظاهر شاه) او را از قدرت خلع کرده و نظام سلطنت را به نظام جمهوری تغییر نام داد. داود کودتایش را «انقلاب» خوانده و وعده ای انجام رفورم‌های را برای مردم افغانستان داد. باندهای «خلق» پرچمی که قبل از کودتا نقش ستون پنجم را در دولت "ظاهر-داود" بازی می کردند، حدود نیمی از اعضای کابینه "جمهوری" داود را تشکیل داده و به همین صورت اعضای این حزب رویزیونیست و مزدور سوسیال امپریالیسم «شوروی» در تمام بخشهای «دولت جمهوری» عمدتاً در ارتش، پولیس و دستگاه پولیس مخفی در مرکز و ولایات جابجا شدند و علاوه بر وظایف دولتی شان بنفع رژیم جاسوسی می کردند. اگر ظاهر شاه خط مشی سیاست خارجی اش را «حفظ موازنه بین غرب و شرق» می خواند؛ داود خط مشی سیاست خارجی اش را عمدتاً بجانب نزدیکی و اتکاء هر چه بیشتر به ابر قدرت سوسیال امپریالیستی «شوروی» اعلام نمود. زمینه های نزدیکی داود به دولت «اتحاد شوروی» سوسیال امپریالیستی در دور صدارت وی بوجود آمده و گسترش یافت. دولت افغانستان در نیمه دوم دهه پنجاه قرن بیستم طالب «کمک‌های» اقتصادی، نظامی و تخنیکی از دولت اتحاد «شوروی» وقت شد و آن دولت مبلغ یکصد میلیون دلار بشکل قرضه، اعتبار در اجرای برنامه های انکشافی دولت وعده داد، بعبارت دیگر در عرصه های مختلف در افغانستان سرمایه گذاری کرد. از آن بعد ارتش افغانستان از ناحیه تأمین اسلحه و تربیت نظامی افسران تقریباً بطور کل وابسته به دولت «شوروی» گردید. و رود سرمایه های سوسیال امپریالیستی در واقع آغاز وابستگی همه جانبه و تأمین سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و غارت منابع کشور توسط این دولت بود. سوسیال امپریالیسم «شوروی» قبل از همه برای تفحصات و استخراج منابع گاز و بهره برداری از آن کار را آغاز کرده و گاز افغانستان که در منطقه دارای کیفیت نسبتاً عالی است به قیمت خیلی نازل، حتی سه برابر کمتر از نرخ بین المللی غصب می‌کرد. و نیز در عرصه تبادل تجارتي تعاملات کاملاً نابرابر و ظالمانه بنفع اتحاد «شوروی» برقرار بود و دولت افغانستان قدرت کمترین اعتراض در برابر این غارتگری منابع و سرمایه های "ملی" کشور را در برابر حامی سوسیال امپریالیست اش نداشت.

با ورود «متخصصین» و کارمندان «اتحاد شوروی» به افغانستان، علاوه بر مامورین سفارت «شوروی» در کابل مامورین دستگاه جاسوسی (ک گ ب و جی. آر یو) زیر نام مستشاران نظامی، تخنیکی و کارکنان عرصه های دیگر به افغانستان آمده و تقریباً در تمام بخشهای دولت نفوذ داشتند. سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی سوسیال امپریالیسم «شوروی» نسبت به امپریالیستهای غربی هر چه بیشتر در افغانستان گسترش یافت. همچنین سوسیال امپریالیسم «شوروی» حمایت سیاسی اش را از رهبران دولت افغانستان در مورد "مسئله پشتونستان" ابراز داشت. از آنجاییکه " قضیه پشتونستان" منحیث یک مسئله مهم در سیاست خارجی دولت افغانستان مطرح بود؛ لذا دولت «شوروی» خواست تا در مجامع بین المللی عمدتاً سازمان ملل متحد از آن منحیث اهرم فشاری علیه دولت پاکستان و حامیان و متحدین آن در پیمانهای نظامی منطقه ای "سینتو" و "سیاتو"، دولتهای امریکا و انگلستان در منطقه و سطح بین المللی استفاده نماید. و این اقدام دولت «شوروی» به هیچ صورت دفاع از خواست ملی و سیاسی برحق خلقهای پشتون و بلوچ ساکن در آن طرف "خط دیورند" نبود. به همین صورت دولت افغانستان از "مسئله پشتونستان" علاوه بر اعمال فشار بر دولت پاکستان در سطح بین المللی، در جهت اغوای توده های خلق ملیتهای پشتون و بلوچ در آنطرف «خط دیورند» و توده های ملیت پشتون در داخل کشور نیز استفاده می

نمود. و سالانه مبلغ هنگفتی از بودجه دولت را برای تعدادی از خوانین و سران قبایل و اقوام ملیتهای پشتون و بلوچ در آنطرف «خط دیورند» و برنامه های تبلیغاتی درباره "قضیه پشتونستان" هزینه می کرد. لیکن طی چند دهه کوچکترین کار مؤثری در جهت رسیدن خلقهای تحت ستم پشتون و بلوچ به حق تعیین سرنوشت و حق خودارادیت آنها انجام نداد و چنین انتظاری از این نظام ارتجاعی و ضد مردمی وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم نمی رفت.

در دهه چهل خورشیدی به اثر برنامه های اقتصادی ضد ملی و ضد منافع توده های خلق زحمتکش نظام سلطنت و شدت استثمار و فئودالان و خوانین بر توده های دهقانان فقیر و بی زمین و شبانان و استثمار و غارتگری سرمایه های کمپرادور و بوروکراتیک و سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی کمر طبقه کارگرو دهقان و سایر زحمتکشانش را خم کرده و مضافاً خشکسالیهای پیاپی در نیمه دوم دهه چهل خورشیدی و پائین آمدن سطح تولید غله و نابودی صدها هزار اررأس گوسفند و بز و سایر موآشی مردم، منجر به وسعت دامنه فقر و گرسنگی و خانه خرابی صدها هزار از فامیلهای دهقان و شبان کشور خاصاً در ولایات غربی و شمال غربی کشور گردیده و علاوه بر آن بحران اقتصادی درین دهه بصورت عام وضع معیشتی میلیون ها تن از توده های خلق را به حالت اسفباری رسانده بود. اما دربار سلطنت و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور به غارت منابع کشور و دسترنج توده های خلق مشغول بوده و با بی تفاوتی شرم آوری نظاره گرو وضعیت رقتبار آنها بودند. این وضعیت تضاد بین توده های خلق و طبقات حاکم ارتجاعی و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آنها را تا حدی تشدید کرده بود. لیکن در آن اوضاع و شرایط یگانه سازمان انقلابی پرولتری کشور "سازمان جوانان مترقی" و جنبش توده ای تحت رهبری اش بنام "جریان دموکراتیک نوین" به دلایل مختلف از جمله سرکوب این جنبش انقلابی طی یک توطئه مشترک دولت خاین و ضد مردمی و باندهای ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی نتوانست با استفاده از آن شرایط عینی مساعد در جهت مهیا کردن شرایط عالی در جامعه زمینه بسیج و سازماندهی توده های خلق منجمله دهقانان فقیر و بی زمین را مهیا کرده و شکل عالی مبارزه انقلابی را در دهات کشور علیه نظام ستمگر غدار و ضد مردمی آغاز نماید. و یکی دیگر از علل آن این بود که اپورتونیستهای درون سازمان جوانان مترقی منجمله جناح سنتریستی و جناح اکونومیستی این سازمان را از درون به فساد و انحلال کشانده و آن جنبش عظیم توده ای را دچار فروپاشی کردند. و از جانب دیگر باندهای رویونیست و ضد انقلابی «خلقی» پرچمیها این نوکران سوسیال امپریالیسم «شوروی» با بکاربرد کلمات و جملات بظاهر «مترقی» توده های خلق را متوهم و اغوا کردند. و نیز در آن شرایط بین امپریالیستهای غربی در رأس آن ابر قدرت امپریالیستی امریکا و ابر قدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی» در رأس بلوک سوسیال امپریالیستی شرق بر سر تسلط بر افغانستان و منطقه رقابت شدیدی وجود داشت. و هر دو جناح امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی از طریق اعمال شان در داخل و خارج دولت در جهت تطبیق نقشه ها و بر آوردن اهداف غارتگرانه ای شان تلاش می کردند. و دیده شد که جناح سوسیال امپریالیسم «شوروی» طی یک کودتای نظامی توسط عمالش، باندهای رویونیست «خلقی» پرچمی بر رهبری داود بر افغانستان مسلط گردید و جناح امپریالیستهای غربی از طریق نیروهای ارتجاعی اسلامی منجمله گروه "اخوان المسلمین" بنام "سازمان جوانان مسلمان" (نمایندگان طبقات ملاک و تاجران کمپرادور) در تضعیف دولت جمهوری داود فعالیتهايش را شدت بخشیده و به چند مورد حرکت مسلحانه در مناطق مختلف کشور اقدام کردند که سرکوب گردیدند. مطلب دیگر اینکه: کودتای 26 سرطان در زمان و شرایطی صورت گرفت که داکتر فیض احمد سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین را متلاشی کرده و ضربه شدیدی به جنبش انقلابی کشور وارد آورد. و ذخیره غیر مستقیم استراتژی کودتا بوده و منحیت فاکتور مستقیم ثبات دهنده اوضاع و قدرت کودتای 26 سرطان نقش ایفا کرد.

داود در روز اول کودتایش شیدانه و کاذبانه جهت فریب توده های عوام از «سعادت آینده مردم افغانستان و دموکراسی واقعی و معقول که بر اکثریت مردم خدمت نماید» صحبت نمود؛ لیکن در عمل بجای سلطنت مطلقه "جمهوری مطلقه" را اعلام کرده و بیش از قبل شرایط استبداد و اختناق را بر جامعه حاکم کرده و هر نوع فعالیت سیاسی آزادی خواهانه و مترقی را در کشور ممنوع کرد. داود در عرصه

اقتصادی صحبت از «اقتصاد رهبری شده» داشت و با طرح و تطبیق برنامه های رفورمیستی دیکته شده از جانب سرمایه های سوسیال امپریالیسم شوروی و «تقویت سکتور دولتی» و طرح برنامه «مالیات مترقی» از زمینداران بزرگ و با اتکاب «کمکهای» ابر قدرت سوسیال امپریالیستی «شوروی» (که داود و باند های پرچی «خلق» خاینانه آنرا «دوست» مردم افغانستان جا میزدند) سعی کرد تا پایه های رژیمش را مستحکم کند. رژیم جمهوری داود با وابستگی و سرسپردگی شدیدش به سوسیال امپریالیسم «شوروی» طی حدود پنج سال نتوانست اقدام مؤثری در جهت تقویت و ثبات اقتصاد کشور و بهبود شرایط زندگی رقتبار توده های مردم بنماید. مهمترین اقدام داود کسب موافقت دولت پادشاهی ایران در جلب نیروی کار ارزان خلق کشور بود و باین صورت صدها هزار تن از کارگران و دهقانان فقیر کشور برای فروش نیروی کارشان عازم کشور ایران شدند که مورد استثمار شدید و بیرحمانه سرمایه های کمپرادوری ایرانی قرار گرفتند. و این کار توانست مؤقتاً تاحدی از شدت بیکاری و وخامت فقر و تنگدستی بخشی از توده های مردم بکاهد. همچنین داود سعی میکرد تا همزمان با برخورداری از حمایت باندهای مزدور خلقی پرچی در جهت تقویت رژیمش، گروه دیگری از هوادارانش را نیز در جامعه تشکیل دهد. او تشکلی بنام «حزب انقلاب ملی- ملی غورزنگ» تشکیل کرده و عناصری فرصت طلب و منفعت جواز «روشنفکران» و تحصیل کرده ها را در آن جمع کرد. اما تعداد زیادی از اعضای حزب وی را همین باندهای مزدور خلقی پرچی تشکیل میدادند. داود منحیث نماینده طبقات ارتجاعی فئودال و بورژوازی بوروکرات کمپرادور در رأس دولت جمهوری قرار داشت. او با افکار شدید شوونیستی اش در جهت فریب توده های خلق ملیت پشتون همیشه پرچم ناسیونال شوونیسم طبقات ارتجاعی ملیت پشتون را تکان میداد. داود به روال نیرنگهای گذشته خاندانی اش جهت حفظ موقعیت و بقای قدرت دولتی خود به ترفند «لویه جرگه» فرمایشی این نهاد قبیلله ای فئودالی و غیردموکراتیک که کمترین اراده مردم در آن دخیل نبوده و نیست، متوسل شده و تداوم ریاست اش را بردولت از این طریق «مشروعیت» داد. اعضای باندهای پرچی خلقیها از مردوزن در روز 10 دلو سال 1355 در محل برگزاری «لویه جرگه» با «رهبر انقلاب» خواندن داود برای او هورامیکشیدند. ولی این رویزونیستهای مزدوریک سال و چند ماه بعد (7 ثور سال 1357) به فرمان بادر خارجی شان و لینعمت و حامی داخلی شان را با تمام اعضای فامیل وی به گلوله بسته و کشتند و قدرت دولتی را تصاحب کردند. از آنجاییکه رژیم تحت رهبری داود هیچ اقدام مؤثری در جهت بهبود شرایط زندگی مردم انجام نداد، هر روز بر میزان نارضائی مردم و خرابی وضعیت اقتصاد کشور افزوده میشد و او در جهت تقویت و استحکام پایه های اقتصادی و سیاسی رژیمش در اواخر سال 1356 سیاست خارجی اش را تغییر داده و جهت جلب حمایت سیاسی و «کمکهای» مالی و اقتصادی، جلب سرمایه گذاریهای امپریالیستهای غربی منجمله ابر قدرت امپریالیستی امریکا تماشای را با دولتهای دستیار منطقه ای امپریالیستهای امریکائی و اروپائی منجمله شاه ایران، شاه عربستان سعودی و دولت مصر برقرار کرده و وعده ای مبالغه نسبتاً بزرگی سرمایه گذاری از جانب آنها خواست. شاه ایران دریافت کرد اما از آنجاییکه باندهای مزدور خلقی پرچی در تمام بخشهای دستگاه دولت خاصاً ارتش، پولیس و پولیس مخفی («مصنویت ملی») رژیم نفوذ داشتند و گذشته از آن عده ای از عمال دولت «شوروی» که ظاهراً خارج از حلقه تشکیلاتی «حزب دموکراتیک خلق» بوده و بِنفع این دولت فعالیت میکردند نیز در دولت داود جابجا شده بودند، از جمله محمد حسن شرق («کرباس پوش برهنه پادشاهی») و محمدخان جلالر این وطن فروشان و جاسوسهای «ک گ ب» از جمله نزدیکترین افراد به داود بودند که همه حرکات و اقدامات او را تحت نظر داشتند. و باین صورت داود نتوانست تصامیمش را برای رسیدن به هدف، فاصله گرفتن از سوسیال امپریالیسم «شوروی» و برقراری روابط نزدیک و سرسپردگی به امپریالیستهای غربی عملی سازد و طی یک کودتای خونین رژیمش سرنگون گردیده و با اعضای خانواده اش بقتل رسیدند.

کودتای سیاه 7 ثور سال 1357 خورشیدی که توسط افسران عضو «حزب دموکراتیک خلق» و به کمک مستقیم «ک گ ب و جی آریو» انجام شد، نه بر اساس اراده و حرکت مستقلانه باندهای رویزونیست خلقی پرچی بلکه بدستور و مطابق به استراتژی منطقه ای و اهداف توسعه جویانه جهانی سوسیال امپریالیسم «شوروی» بود. وقوع این کودتا از یکطرف نتیجه ای تشدید تضاد بین داود و دولت «شوروی» و باندهای

خلقی پرچمیها و از جانب دیگر نتیجه حدت تضاد و رقابت بین ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی و ابر قدرت امپریالیستی امریکابرسر تسلط بر افغانستان و منطقه بود. کودتای سیاه و فاجعه بار هفت ثور سیاه روزها و فوابع ننگین دیگری را در پی داشت که تا کنون ادامه دارد و در همه فجایع و جنایات بعدی آن باندهای رویزیونیست و مزدور خلقی پرچمی بگونه مستقیم دست داشته و دارند. این رویزیونیستهای جنایتکار و خاین در دوران حکومت ننگین شان جنایات و اجحافات سهمگینی را علیه خلق کشور مرتکب شده و دستهای سیاه و پلید آنها تا مرفق به خون صدهاتن از اشخاص انقلابی و مترقی و آزادیخواه و هزاران تن از خلق مظلوم و ستمدیده افغانستان آلوده است. زمانی رژیم این غلامان حلقه بگوش کرملین در زیر ضربات جنگ مقاومت خلق افغانستان در پیرتگاه سقوط قرار گرفت، سوسیال امپریالیسم « شوروی» برای نجات حکومت پوشالی و حفظ منافعش در افغانستان و منطقه، بتاريخ 6 جدی سال 1358 افغانستان را وحشیانه مورد تهاجم نظامی قرار داده و با ارتش یکصد و بیست هزار نفری آنرا اشغال نظامی کرده و به مستعمره کشید. سوسیال فاشیستهای روسی و رژیم باندهای آدمکش خلقی پرچمیها آنچه در توان داشتند در کشتار و سرکوب خلق افغانستان و ویرانی کشور انجام داده و حدودیک و نیم میلیون تن از مردم مارا کشتند و به همین تعداد ارمعلول و معیوب ساختند؛ ولی نتوانستند این خلق آزادی خواه و وطن دوست را وادار به تسلیم نمایند. لیکن در عدم توانائی نیروهای انقلابی و مترقی کشور در رهبری مبارزات آزادی خواهانه توده های مردم و مضافاً خیانت رویزیونیستهای «سازمان رهائی» سلف « سازمان انقلابی» و ایورتونیستهای تسلیم شده «ساما» به جنبش انقلابی و مبارزات آزادی خواهانه خلق کشور، زمینه برای باندهای ارتجاعی اسلامی جنایتکار و خاین این مزدوران امپریالیستهای غربی و نوکران دولتهای ارتجاعی منطقه مساعد گردید تا رهبری جنگ مقاومت توده های مردم را بدست گرفته و جنگ مقاومت عادلانه و برحق آنها را در جهت منافع خود و بآداران خارجی شان به شکست کشاندند.

باشکست نظامی ارتش متجاوز روسی و سقوط دولت مزدورانها و فروپاشی اردوگاه سوسیال امپریالیستی باندهای خلق و پرچم برباداران روسی شان نفرین فرستاده و به اسلام پناه برده و بر اساس تعلقات ملیتی شان با گروه های ارتجاعی اسلامی جنایتکار و خاین همسخن شان متحد شدند. این واماندگان سوسیال امپریالیسم « شوروی» که خون صدها هزار تن از مردم افغانستان از چنگالهای آنها می چکد بروفق ایدئولوژی و سیاست ضد انقلابی و ضد مردمی و بر مبنای خوی و خصلت اپورتونیستی و مزدور منشانه شان به ستایش امپریالیستهای غربی پرداخته و با صد "توبه و استغفار" و خوشخدمتیهای غلامانه الطاف آنها را جلب کرده و قلاده خدمتگذاری آنها را برگردن انداختند. این جانیان خونخوار با گروه های ارتجاعی اسلامی جنایتکار متحد شان در دولت اسلامی شنیع ترین جنایات و تجاوزات را علیه خلق افغانستان انجام داده و در کشتار بیش از (60) هزار تن از باشندگان شهر کابل مستقیماً سهم داشتند. این جنایتکاران حرفه ای و این وطن فروشان فرومایه و بی آزر با گروه ارتجاعی اسلامی طالبان نیز متحد شده و در جهت تشکیل و تقویت امارت اسلامی قرون وسطائی طالبان خون هزاران تن از مردم ما را ریختند.

باتهاجم نظامی غارتگرانه و وحشیانه امپریالیستهای امریکائی و متحدین آن در ناتوبه افغانستان و سقوط رژیم طالبان و اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور و اسارت توده های خلق؛ بخشی از باندهای پرچمی خلقی در ترکیب نیروهای " ائتلاف شمال" به خدمت نیروهای اشغالگر قرار گرفته و در جنگ زمینی در سقوط رژیم طالبان سهم گرفتند و باتشکیل دولت دست نشانده استعمار بعد از کنفرانس "بن همه بخشهای باندهای خلقی پرچمی، سازائی، سفزائی و گروه های رویزیونیستی و تسلیم طلب دیگر مانند « سازمان رهائی» و « ساما» در کنار گروه های اسلامی و ملیشیه ای و تکنوکراتهای وطنفروش و خادم امپریالیسم و استعمار در دولت دست نشانده برهبری کرزی مزدور (شاه شجاع ثالث) شرکت کردند. طی چهارده سال اخیر در رکاب ارتشهای اشغالگر به کشتار خلق و ویرانی کشور ادامه میدهند. ولی این خود فروخته های سفله و پست فطرت با کمال بی شرمی اکنون سردار داود را "شهید" خوانده و در وصف وی مدیحه سرائی می کنند.

مردم افغانستان خصوصاً روشنفکران مترقی از نسلهای جدید کشور باید تاریخ سیاه جنایات هولناک این همه باندهای خود فروخته و وطن فروش را مطالعه کرده و چهره های پلید و ننگین آنها را برای توده

های خلق مظلوم و ستمدیده افغانستان معرفی کنند. گرچه با تشکیل دولت مستعمراتی که همه گروه های جنایتکار و قاتل مردم افغانستان در چهاردهه اخیر در آن شرکت دارند و مطالعه تاریخ سیاه و ننگین چهاردهه اخیر و کارنامه های جنایتبارشان را در مکاتب و دانشگاه ها (پوهنتون ها) خاینانه ممنوع قرار داده و آنرا از طریق پارلمان استعماری « قانونیت » دادند و باین صورت نسلهای جدید کشور در باره تاریخ جنایات و اجحافات و وطن فروشیهای این باندهای مزدور در بی اطلاعی کامل قرار گرفتند. ولی این مزدوران استعمار و امپریالیسم کور خوانده اند و بدانند که با این رذالتهای و ترفندهای نامی توانند بر روی تاریخ سیاه و ننگین شان پرده اندازند و جنایات و خیانتهای شان را از دید مردم افغانستان پنهان کنند. و این وظیفه ای همه گروه ها و افراد آزادی خواه، میهن دوست و مبارز کشور است تا تاریخ جنایات این همه باندهای مزدور امپریالیسم و استعمار خاصاً باندهای خلقی پرچمیها را برای توده های مردم معرفی کنند. و افشای جنایات گذشته و حال این گروه های جانی و مزدور که همین اکنون در دولت دست نشانده سهم دارند و به کشتار و جنایت علیه خلق مشغول هستند از جمله وظایف آنهاست. خلق افغانستان باید هوشیار باشند که این باندهای مزدور و جنایتکار بوسیله ای ماشین سرکوب دولتی و بر خورداری از حمایت بادران امپریالیست شان به اشکال و طرق مختلف از آنها انتقام می گیرند. و این باندهای رهن و قاتل مردم بدانند که خلق افغانستان به آگاهی انقلابی خواهند رسید و با سلاح مبارزه انقلابی، انتقام خون فرزندان شان را از آنها خواهند گرفت و آنها و بادران امپریالیست شان را بگور خواهند سپرد.

بیش از سه و نیمه دهه است که افغانستان تحت سلطه استعماری مستقیم قدرتهای امپریالیستی غارتگر و جنایتکار (سوسیال امپریالیسم شوروی و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی) و سلطه دولتهای ارتجاعی منطقه، پاکستان و ایران و حاکمیت مزدوران آنها قرار دارد. با ارزیابی از اوضاع کنونی افغانستان، منطقه و جهان که توطئه گریها و تجاوزات مستقیم و غیر مستقیم ابر قدرت امپریالیستی امریکا و امپریالیستهای اروپائی و متحدین منطقه ای آنها به شکل جدیدی هر چه گسترده تر از سالهای قبل علیه خلقها و ملل تحت ستم در کشورهای شرق میانه و شمال افریقا در حال گسترش است. و نیز با در نظر داشت وسعت نفوذ اقتصادی و سیاسی سوسیال امپریالیسم چین در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و تشدید رقابت آن با قدرتهای امپریالیستی امریکائی و اروپائی در سلطه گری بر جهان، تیرگی روابط بین امپریالیستهای امریکائی و اروپائی با امپریالیسم فراسیون روسیه و اهداف سلطه جویانه دولت ارتجاعی هند در منطقه؛ وضعیت فاجعه بار کنونی در افغانستان و منطقه برای سالیان دیگر ادامه خواهد یافت. و تمام نیروها و گروه های جنایتکار و رهن در داخل و خارج دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم که یکی از فاسدترین دولت در جهان است از تداوم چنین اوضاعی در کشور و منطقه نفع برده و به ستمگری و استثمار و وحشیانه و سرکوب مردم و چپاول و غارت منابع و ثروت های کشور ادامه میدهند. و «جنگ زرگری» که امپریالیستهای امریکائی و اروپائی با گروه های ارتجاعی اسلامی القاعده و طالبان، حقانی و گلبدین طی چهارده سال اخیر بر راه انداخته اند و از جانب دیگر تداوم جنگ با همین شیوه با نیروی اسلامی وحشی بنام داعش ("خلافت اسلامی") که بخشی از توطئه های جدید امپریالیسم امریکا و متحدین آن در شرق میانه و سایر مناطق جهان می باشد، تا سالیان دیگر خلق افغانستان در آتش این جنگهای ارتجاعی و غارتگرانه خواهند سوخت. و دولت پاکستان منحیث پاسدار منافع امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی و سوسیال امپریالیسم چین در منطقه همچنین به تعرضات و مداخلاتش بوسیله ای گروه های جنایتکار (طالبان، حقانی و گلبدین و طالبان پاکستانی) و القاعده و داعش) در افغانستان ادامه خواهد داد. و مسئله «مذاکرات صلح» دولت دست نشانده با گروه های طالبان و حقانی و گلبدین این خادمان امپریالیسم و نوکران دولت پاکستان یک ترفند امپریالیستی ارتجاعی است که در جهت انحراف افکار عمومی و فریب مردم افغانستان نسبت به اوضاع خونبار و وحشتناک کشور و سر نوشت سیاسی آنها صورت میگیرد. و با «مصالحه» دولت مزدور باین باندهای جانی و تبهکار همفکر و هم اندیشه ای آن فشار ستم و استثمار، استبداد و مظالم این همه دار و دسته های ارتجاعی مزدور امپریالیسم متشکل در دولت دست نشانده بر توده های مردم مظلوم پایان نیافته و این جنگ جنایتکارانه و کشتار خلق مظلوم و اشغال نظامی و سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو و مداخلات رهنانه دولت پاکستان علیه خلق و خاک افغانستان همچنین ادامه خواهد یافت. و راه نجات

واقعی خلق و میهن از این ورطه فقط با برپائی جنگ آزادیبخش ملی و جنگ انقلابی خلق در جهت
طرد سلطه استعماری امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای ناتو و سرنگونی دولت مزدور و کلاسرنگونی نظام
فئودال کمپرادوری و پیروزی انقلابی ملی دموکراتیک (انقلابی دموکراتیک نوین) تحت رهبری
نیروهای انقلابی پرولتری ممکن و میسر است.

26 سرطان 1394 (17 جولای 2015)

(پولاد)